

پژوهشی درباره مبانی قرآنی آداب معاشرت با تأکید بر دیدگاه‌های آیت‌الله جوادی آملی

علی مدبر (اسلامی)*

چکیده

ساحت ارتباطی انسان با دیگر انسان‌ها و سبک زندگی اجتماعی او بخش مهمی از معارف و احکام قرآن کریم را به خود اختصاص داده‌اند. قرآن، هم خطوط کلی بسیاری از آموزه‌های معاشرتی را در قالب «بایدها و نبایدها» و هم برخی مبانی و زیرساخت‌های این آموزه‌ها را در قالب «هست‌ها و نیست‌ها» بیان کرده است. درباره آموزه‌های معاشرت، هم پژوهش‌ها و هم نگاشته‌ها فراوانند؛ ولی مبنای پژوهشی معاشرت مورد توجه قرآن پژوهان قرار نگرفته و همین، بایستگی این پژوهش را توجیه می‌کند، از این رو مسئله اصلی این پژوهش، یافتن مبانی و پایه‌های قرآنی آداب معاشرت است و یافته‌های آن چنین‌اند: برخی مبانی قرآنی آداب معاشرت، مبنای آموزه‌های همگانی معاشرت‌اند و برخی دیگر مبنای آموزه‌های معاشرت با خصوص مؤمنان. دسته نخست عبارت‌اند از: ۱. حرمت انسان؛ ۲. ملازمه حق و تکلیف در روابط اجتماعی؛ ۳. موازنه حق و تکلیف؛ ۴. تقدم مصالح اجتماعی بر منافع فردی، و دسته دوم بدین شرح‌اند:

۱. حرمت ایمان؛ ۲. برادری دینی؛ ۳. ولایت ایمانی مؤمنان بر یکدیگر.

این مقاله، به اجمال، اثرگذاری مبانی یادشده بر آموزه‌های معاشرتی را نیز بررسی می‌کند. روش تحقیق در این مقاله، نقلی-وحيانی و روش پردازش اطلاعات آن (داده‌پردازی) تبیینی و تحلیلی، و روش گردآوری اطلاعات آن کتابخانه‌ای است.

کلیدواژه‌ها: معاشرت، مبانی آداب معاشرت، حرمت انسان، ملازمه حق و تکلیف، موازنه حق و تکلیف، تقدم مصالح اجتماعی، حرمت ایمان، برادری دینی، ولایت ایمانی.

* عضو هیئت علمی و استادیار پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.

مقاله علمی پژوهشی (تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۳/۱۵؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۶/۰۸).

طرح مسئله

قرآن کریم که مفسر هویت عالم و آدم و کتاب هدایت انسان است، به همه ساحت‌های ارتباطی او (ارتباط با خدا، با خود، با جهان خلقت و با دیگر انسان‌ها) توجه کرده و در همه این زمینه‌ها به هر چیزی که در هدایت انسان نقش داشته دعوت کرده است.

ساحت ارتباطی انسان با دیگر انسان‌ها، بخش مهمی از معارف و احکام قرآن کریم را به خود اختصاص داده است. قرآن کریم، از یک سو بسیاری از آموزه‌های معاشرت، و از سوی دیگر برخی مبانی آداب یادشده را بیان کرده و با توجه به اینکه آموزه‌های معاشرتی قرآن مورد توجه مفسران و اخلاق پژوهان بوده؛ ولی به بررسی مبانی قرآنی آموزه‌های معاشرتی کمتر توجه شده است، مقاله حاضر می‌کوشد در جهت رفع این کاستی گامی ابتدایی بردارد.

مفهوم‌شناسی معاشرت و مبانی

۱. معاشرت

در جوامع لغوی عربی و منابع واژه‌پژوهی قرآنی در معنای لغوی «معاشرت» و «عِشْرَت»، اغلب آن را با دو واژه «مُخَالَطَه» (آمیختن) و «مَدَاخَلَه» (ورود) معنا کرده‌اند، چنان‌که ابن فارس می‌گوید: «واژه معاشرت بر ورود و درهم آمیختگی دلالت دارد». (ابن فارس، ۱۴۰۴: ۳۲۴/۴) مصطفوی نیز می‌گوید: «اصل واحد در این ریشه، همراهی در آمیختگی است». (مصطفوی، ۱۴۳۰: ۱۳۸/۸) مراد این است که به هر مصاحبت و همراهی «معاشرت» گفته نمی‌شود، بلکه افزون بر همراهی، درهم آمیختگی نیز در گوهر معنی معاشرت نقش دارد. وی سپس می‌نویسد: «عَشِير»

[بر وزن] فعیل کسی است که به معاشرت متصف است و [کسی یا کسانی را] همراهی می کند و [با آنان] در هم می آمیزد و آن [عشیر] همه کسانی را دربر می گیرد که این گونه باشند؛ مانند شوهر و زن، دوست و همراه و انیس و همدم. (مصطفوی، ۱۴۳۰: ۸/۱۳۸)

در فرهنگنامه های فارسی نیز که بیشتر به تبیین معنای اصطلاحی واژه «معاشرت» پرداخته اند، به معنای ارتباط، دوستی و رفت و آمد داشتن با کسی آمده است. (انوری، ۱۳۸۱: ۷/۷۱۲۶) زمخشری نیز درباره آن می گوید: «عَاشِرَةٌ: زندگانی [زندگانی] کرد باو [با او]، نیکو زیست با وی و هی العشرة: زندگانی خوش و هو العَشیر هم عِشرت: یاری که با او دوستی کند، المعاشِر». (زمخشری، ۱۳۸۶: ۲۲۷) غزالی نیز گاه از آداب معاشرت به آداب المخالطه یاد می کند. (غزالی، بی تا: ۲/۹۹۳)

از تعاریف لغوی یادشده درباره واژه «معاشرت» برمی آید که به همراهی های انفاقی (مانند اجتماع در یک فروشگاه) «معاشرت» (به معنای لغوی آن) گفته نمی شود، بلکه ارتباط و همراهی کسانی «معاشرت» نام دارد که امورشان درهم آمیخته است و به گونه ای با هم زندگی می کنند؛ لیکن امروزه هم در عرف عام و هم در منابع و کتب اخلاق، واژه «معاشرت» معنایی عام یافته و به مطلق تعامل با دیگران گفته می شود و می توان گفت عنوان «آداب معاشرت» تقریباً مترادف با عناوینی همچون «اخلاق اجتماعی» و «تعامل اجتماعی» به کار می رود. متأسفانه در منابع و کتب اخلاق تعریفی دقیق از واژه معاشرت نشده و همین، از کاستی های معاشرت پژوهی است.

۲. مبانی

مبانی جمع کلمه «مبنا» است که در لغت به معنی بنیاد، اساس، شالوده و پایه آمده است. (دهخدا، ۱۳۷۳: ۱۲/۱۷۷۵۹؛ انوری، ۱۳۸۱: ۱۷/۶۵۹۱، ۶۶۰۳، «مبنی») مبانی هر علم عبارت‌اند از «باورهای بنیادینی که در قالب مجموعه‌ای از قضایا (هست و نیست‌ها)، بخشی از مبادی تصدیقی آن علم را تشکیل داده، اصول موضوعه آن علم شناخته می‌شوند و مسائل آن علم بر آن‌ها استوارند». (نک: سبزواری، ۱۴۱۷: ۱/۸۷-۸۸) آموزه‌های معاشرت نیز مبانی خاصی دارند که بر پایه تعریف یادشده، عبارت‌اند از اصول موضوعه و باورهای بنیادین پیش‌پذیرفته که آموزه‌های یادشده بر آن‌ها استوارند.

گفتنی است که مراد از «اصول» هنگامی که در برابر «مبانی» به کار می‌رود، بایدها و نبایدهایی است که بر مبانی (هست و نیست‌ها) استوارند.

مبانی قرآنی آداب معاشرت

آداب معاشرت که در قالب «بایدها و نبایدها» ارائه می‌شوند، مبانی خاصی دارند که در قالب «هست‌ها و نیست‌ها» ارائه می‌شوند. برخی از مبانی آموزه‌های معاشرتی، در قرآن کریم و برخی در روایات معصومان علیهم‌السلام آمده‌اند و از این رو برای ترسیم کامل مبانی یادشده باید از هر دو منبع (قرآن و روایات) کمک گرفت؛ لیکن با توجه به رویکرد قرآنی مقاله، موضوع این مقاله، بررسی دیدگاه خصوص قرآن کریم درباره مبانی آداب معاشرت است.

گفتنی است که برخی از مبانی مورد بحث در این مقاله که مبانی انسان‌شناختی آداب معاشرت‌اند، مبانی آموزه‌های همگانی معاشرت‌اند (حرمت انسان، ملازمه حق و تکلیف، موازنه حق و تکلیف، تقدم مصالح اجتماعی بر منافع فردی) و برخی،

مبنای خاص آموزه‌های معاشرت با مؤمنان اند (حرمت ایمان، برادری دینی، ولایت ایمانی). بر این اساس، مبنای مورد بررسی در این مقاله را در دو بخش ارائه می‌کنیم:

بخش یکم. مبنای آموزه‌های همگانی معاشرت

مبنای یکم. حرمت انسان

حرمت چیزی است که هتك و شكستن آن روا نیست (فراهیدی، ۱۴۱۴: ۲۲۲/۳. جوهری، ۱۳۷۶: ۱۸۹۵/۵، «حرم») و حرمت شخص چیزی است که شخص از آن حمایت و دفاع می‌کند. (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۱۴۰/۳) احترام، نیز به معنای حرمت نگه‌داشتن است. (دهخدا و دیگران، ۱۳۷۳: ۸۹۸/۱) مبنا بودن حرمت انسان نیز بدین معناست که گوهر ذات آدمی از آن رو که مخلوق خدای احسن الخالقین و از کرامت و خلافت الهی برخوردار است، حرمتی خاص دارد و همین برخورداری از حرمت که از مقوله «هست و نیست» است، مبنای برخی «باید و نباید»های حقوقی و معاشرتی است.

مبنای حرمت انسان، به لحاظ رتبه، قبل از مبنای «حرمت ایمان» است که در بخش دوم مقاله بیان می‌شود، زیرا این مبنا تنها با لحاظ گوهر ذات آدمی و بدون لحاظ وصف «ایمان» در اوست. البته ممکن است وصف «کفر و شرک و نفاق»، به ویژه کفر و شرک و نفاق همراه با عناد و ستیز با دین، و همچنین وصف «فسق»، که بر برخی آدمیان عارض می‌شوند، مانع برخی از این بایدها و نبایدها گردند.

خاستگاه‌ها و نشانه‌های حرمت انسان خدای سبحان که اراده فرموده تا انسان آفریده‌ای ارزشمند و محترم باشد، برای این حرمت خاستگاه‌ها و زمینه‌هایی ایجاد کرده است. این زمینه‌ها که با نگاهی دیگر از «نشانه‌های حرمت انسان» به شمار می‌آیند، عبارت‌اند از:

۱. برخورداری از مقام خلافت الهی: خدا می‌فرماید و آن‌گاه بر آدمیان نعمت ارزانی شد که پروردگارت به فرشتگان گفت همانا من در زمین جانشینی می‌گمارم: «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً». (بقره/۳۰)

۲. برخورداری از کرامت الهی: خدا می‌فرماید و سوگند که ما فرزندان آدم را [به موهبت عقل و خرد] گرامی داشتیم: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ». (اسراء/۷۰) آیت‌الله جوادی ضمن تصریح به ارزش و حرمت انسان، تصریح می‌کند که «همه ارزش و حرمت انسان در کرامت اوست: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ» (اسراء/۷۰)؛ نیز می‌نویسد: «[انسان] اگر آزادی و استقلال دارد ... به سبب حرمت کرامت اوست». (جوادی آملی، ۱۳۸۹ الف: ۳۷۸) ایشان همچنین برای روشن شدن مرز آموزه‌های اسلامی با رهاورد مکتب انسان‌گرای اومانیسم - که انسان را «جایگزین خدا» می‌داند و نه «جانشین خدا»، تصریح می‌کند که کرامت انسان، خدادادی است و او در این باره مستقل نیست. آری، چنین نیست که گوهر ذات انسان بدون لحاظ کرامت و خلافت خداداد، در کرامت، مستقل باشد. (جوادی آملی، ۱۳۸۹ الف: ص ۳۷۸)

آیت‌الله جوادی همچنین منشأ کرامت انسان را خلافت الهی او (جانشین خدا بودن انسان) دانسته و در این باره می‌نویسد: «ذات اقدس الهی که آفریدگار انسان است، او را موجودی مکرم خواند و این سخن حقی است؛ اما درباره منشأ کرامت او فرمود: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً». (سجده/۷) کرامت انسان به سبب خلافت الهی اوست». (جوادی آملی، ۱۳۸۹ الف: ص ۳۷۸)

۳. برخورداری از اختیار در تعیین سرنوشت خویش: خدا درباره برخورداری انسان از اختیار در تعیین سرنوشت خویش و شایستگی او برای قبول رسالت و

مسئولیت می‌فرماید و به آنان بگو حق از سوی پروردگار شماست. پس هر که خواهد ایمان آورد و هر که خواهد کافر شود: «وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفِرْ». (کهف/ ۲۹)

۴. گرفتن پیمان بندگی از انسان: خدا در این باره می‌فرماید و زمانی را یادکن که پروردگارت از فرزندان آدم، از پشتشان، ذریهٔ آنان را گرفت و آنان را بر خودشان گواه ساخت: «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ» (اعراف/ ۱۷۲) و بندگی خدا مایه عزت و حرمت آدمی است، چنان‌که امیرمؤمنان علیه‌السلام به خدا عرض می‌کند خدایا! برای عزت من همین بس که بنده تو هستم و برای افتخارم همین بس که تو پروردگار من هستی: «إِلَهِي كَفَىٰ بِي عِزًّا أَنْ أَكُونَ لَكَ عَبْدًا وَ كَفَىٰ بِي فَخْرًا أَنْ تَكُونَ لِي رَبًّا». (کراچی، ۱۴۱۰: ۳۸۶/۱)

۵. تسخیر جهان برای انسان: خدا آنچه را در آسمان‌ها و زمین است برای انسان مستخر کرد و در این باره فرمود ای پیامبر! به مشرکان بگو آیا ندیده‌اید که خدا آنچه را در آسمان‌ها و آنچه را در زمین است، به سود شما رام کرد: «أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ». (لقمان/ ۲۰)

۶. بهره‌مندی از نیکوترین صورت و ساختار در آفرینش: این ساختار به گونه‌ای است که خدای سبحان با آفریدن انسان، خود را «بهترین آفریننده» خواند و فرمود پس خدا که بهترین آفرینندگان است پر خیر و برکت است: «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ». (مؤمنون/ ۱۴) آیت‌الله جوادی درباره جایگاه و حرمت انسان با بهره‌گیری از آیات قرآن کریم به «احسن المخلوقین» بودن انسان اشاره می‌کند و می‌نویسد: «گرچه تمام موجودهای امکانی مخلوق خداوند می‌باشند: «قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ» (رعد/ ۱۶)،

و گرچه خداوند هرچیز را با زیباترین وجه آفرید: «الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ» (سجده/۷)، لیکن خداوند هیچ موجودی را به زیبایی انسان کامل نیافرید: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ: [ما انسان را در نیکوترین ساختار آفریدیم]» (تین/۴) و درباره آفرینش هیچ موجودی خود را به عنوان «أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ» (مؤمنون/۱۴) نستود، و اگر انسان کامل احسن المخلوقین نمی بود، آفریدگار وی (أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ) نمی شد.» (جوادی آملی، بی تا: ۱۲۱/۱)

۷. برخورداری از فطرت الهی: خدا درباره این بهره‌مندی انسان می فرماید پس روی خود را به این دین بگردان و بی آنکه به راست یا چپ گرایی، تنها به آن چشم بدوز؛ دینی که فطرت خدادادی ات تو را به آن گرایش می دهد؛ همان فطرتی که خدا همه انسان‌ها را بر آن آفریده است: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا». (روم/۳۰)

به نظر می‌رسد دو وصف اخیر (بهره‌مندی از نیکوترین صورت و ساختار در آفرینش؛ برخورداری از فطرت الهی) در عرض موارد پیش گفته نیستند، بلکه بیشتر آن‌ها، مانند کرامت، خلافت و برخورداری از اختیار در تعیین سرنوشت، از شئون «فطرت الهی» انسان و برخی از ابعاد «نیکوترین صورت و ساختار» او هستند؛ بدین معنا که اولاً چون در آفرینش الهی، انسان دارای این اوصاف برجسته است، پس «احسن المخلوقین» و برخوردار از «أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ» است. ثانیاً چون فطرت به معنای «سرشت خاص و آفرینش ویژه انسان» است، خاص و ویژه بودن این خلقت به داشتن اوصاف یادشده است. به گفته آیت‌الله جوادی، «فطرت به معنی سرشت خاص و آفرینش ویژه انسان است و امور فطری، یعنی آنچه که نوع خلقت و آفرینش انسان

اقتضای آن را داشته و مشترك بين همه انسان‌ها باشد». (جوادی آملی، ۱۳۸۴: ۲۴)

گفتنی است که از ابعاد فطرت الهی انسان، مُلَهَم شدن به شناخت فجور و تقوا و نهادینه شدن ترازوی عدل الهی در جان اوست که خدا درباره آن می‌فرماید و [خدا] گنهکاری و پرواپیشگی نفس آدمی را به آن الهام کرد: «فَأَلَّهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا». (شمس / ۸)

اثرگذاری این مبنا بر آموزه‌های معاشرتی

حرمت انسان از یک سو لوازمی در عالم فرشتگان دارد که مورد بحث این مقاله نیست و آن مأمور شدن فرشتگان به سجده برای انسان است، چنان‌که خدا درباره آن فرمود پس چون اندامش را سامان دادم و او را انسانی کامل ساختم و از روحی والا که از من است در وی دمیدم، او را سجده کنید: «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ» (ص/ ۷۲) و از سوی دیگر لوازمی در جهان بشر و در روابط اجتماعی و تعامل و همزیستی آدمیان با یکدیگر دارد که خود بر دو گونه است:

الف. حرمت انسان مبنای حقوق اساسی آدمیان است و بر اساس آن باید این حرمت را در روابط اجتماعی پاس داشت و لوازم آن را رعایت کرد. به نظر آیت‌الله جوادی، آنچه در اسلام به عنوان اساسی‌ترین حقوق انسان می‌توان نام برد عبارت‌اند از: حق حیات، حق آزادی و عدم رقیبت، و حق تدین و دین‌ورزی. (جوادی آملی، ۱۳۸۸: ۲۸۸)

بر همین اساس، در آیاتی از قرآن کریم لزوم رعایت حرمت جان آدمیان و تقبیح تجاوز به آن‌ها آمده است (زمخشری، ۱۴۰۷: ۱/۶۲۷؛ سید قطب، ۱۴۲۵: ۴/۲۲۲۵)؛ مانند آیه ۱۵۱ سوره انعام که کشتن بیگناهان را از «حرام‌های الهی» می‌شمارد و آیه ۳۳ سوره

مائده که کیفر دنیوی سنگینی برای محارب‌بان و مفسدان در زمین قرار داده است؛ کسانی که امنیت اجتماعی را برهم می‌زنند و رعب و وحشت ایجاد می‌کنند و خون بیگناهان را می‌ریزند.

ب. مبنای آداب معاشرت با دیگران است. قرآن کریم مؤمنان را به رعایت آداب معاشرت با همه انسان‌ها، اعم از مؤمن و کافر فرمان داده است. برای نمونه به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

یک. کلی‌ترین فرمان در این زمینه آن است که به سخن و معاشرت نیکو با همه مردم دستور داده است: «قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا: و با مردم با خوش‌زبانی سخن بگویید و به نیکی معاشرت کنید» (بقره/۸۳) که فرمانی در جهت تکریم و احترام به آنان است. به گفته علامه طباطبایی، این آیه سفارش به خوش‌گفتاری با مردم و کنایه از معاشرت نیکو با آن‌هاست و از آنجا که «النَّاس» شامل مؤمنان و کافران می‌شود، باید با همگان حتی کافران معاشرت نیکو داشت. (ر.ک: طباطبایی، ۱۳۹۳: ۲۱۹/۱)

دو. در دستور کلی دیگری، خداوند مؤمنان را از یادکردن بدی‌های دیگران که موجب هتک حرمت آنان است، نهی کرده است. (نساء/۱۴۸)

سه. برای نیازمندان در اموال توانگران، حقی قرار داده که به آنان می‌پردازند (معارج/ ۲۴-۲۵) و پرداختن این حق، ابزاری برای جلوگیری از تحقیر نیازمندان از سوی توانگران است.

چهار. در جهت حفظ آبروی نیازمندان، به صدقه پنهانی تشویق شده است. (بقره/۲۷۱)، چنان‌که به منت گذاشتن و نیازردن در صدقه دادن نیز تشویق شده است. (بقره/۲۶۲ و ۲۶۴).

پنج. از نسبت دادن فحشاء به مردم نهی شده است. از آنجا که هتك حرمت و بی‌آبرو کردن افراد، از راه متهم کردن آنان به فحشا شدیدتر است و در زندگی خانوادگی و اجتماعی آن‌ها پیامدهایی ناگوارتر دارد، حفظ آبرو از حد تشویق فراتر رفته و شکل قانون به خود گرفته و برای متهم کردن دیگران مجازات پیش‌بینی شده است؛ نظیر آیه حدّ قذف. (نور/۴)

شش. نسبت دادن خطا و گناه خود به دیگران که موجب خدشه‌دار کردن آبروی آنان است، بهتان و گناهی آشکار معرفی شده است. (نساء/۱۱۲. مرکز فرهنگ و معارف قرآن، ۱۳۸۳: ۶۱/۱-۶۳)

نشانه‌های تأثیر مبنای «حرمت انسان» بر آموزه‌های معاشرت را در معارف اهل بیت علیهم‌السلام نیز به روشنی می‌توان یافت، زیرا آنان در برخی رهنمودهای خود بر رعایت برخی آموزه‌ها و آداب معاشرت در برابر «کافران» تصریح کرده‌اند، یا تصریح به اطلاق کرده، یا اطلاق کلام آنان کافران را نیز در بر می‌گیرد؛ مانند این نمونه‌ها:

یک. پیامبر اکرم ﷺ فرمودند سه چیز است که ترك آن برای هیچ‌کس روا نیست: نیکی با پدر و مادر؛ مسلمان باشند یا کافر، وفای به عهد برای مسلمان یا کافر و بازگرداندن امانت به مسلمان یا کافر: «ثَلَاثٌ لَيْسَ لِأَحَدٍ النَّاسِ فِيهِ رُخْصَةٌ: بَرُّ الْوَالِدَيْنِ مُسْلِمًا كَانَ أَوْ كَافِرًا وَ الْوَفَاءُ بِالْعَهْدِ لِمُسْلِمٍ أَوْ كَافِرٍ وَ الْأَمَانَةُ إِلَى مُسْلِمٍ كَانَ أَوْ كَافِرٍ». (پاینده، ۱۳۸۲: ۴۱۶)

دو. در وصایای امیرمؤمنان ﷺ به فرزندش محمد بن حنفیه با تکرار تعبیر «جَمِيعِ النَّاسِ» که مؤمن و کافر را دربر می‌گیرد و به اطلاق تصریح دارد، چنین آمده است که

به همه مردم نیکی کن، چنان که دوست می داری با تو نیکی کنند و هر چه را [از گفتار و رفتار] برای خود می پسندی برای دیگران نیز پسند و آنچه را از دیگران زشت می شمری، از خودت نیز زشت بشمار و با همه مردم خوش خلق باش: «وَأَحْسِنُ إِلَىٰ جَمِيعِ النَّاسِ كَمَا تُحِبُّ أَنْ يُحْسَنَ إِلَيْكَ وَ أَرْضَ لَهُمْ مَا تَرْضَاهُ لِنَفْسِكَ وَ اسْتَفْبِحْ مِنْ نَفْسِكَ مَا تَسْتَفْبِحُهُ مِنْ غَيْرِكَ وَ حَسِّنْ مَعَ جَمِيعِ النَّاسِ خُلُقَكَ...» (مجلسی، ۱۳۹۶: ۵۲/۱۳-۵۳)

سه. امام صادق علیه السلام به فضیل بن عثمان فرمودند تو را به تقوای الهی، راستگویی و ادای امانت و همراهی نیکو با همراهان (مانند همسفران) سفارش می کنم: «أَوْصِيكَ بِتَقْوَى اللَّهِ وَ صِدْقِ الْحَدِيثِ وَ آدَاءِ الْأَمَانَةِ وَ حُسْنِ الصَّحَابَةِ لِمَنْ صَحَبَكَ». (کوفی اهوازی، ۱۴۰۲: ۱۹) تعبیر عام «مَنْ صَحَبَكَ» که مؤمن و کافر را در بر می گیرد، در روایات درباره همسفر به کار رفته است: «وَ قَلَّةٌ الْخِلَافِ عَلَىٰ مَنْ صَحَبَكَ». (حرانی، ۱۴۰۴: ۳۷۴)

چهار. توصیه هایی که درباره اسیران شده نیز مؤیدند که رعایت بسیاری از آداب معاشرت عام است و به مؤمنان اختصاص ندارد، چنان که امام صادق علیه السلام فرمودند خوراک دادن به اسیر بر کسی که او را اسیر کرده لازم است، و حتی اگر فردای آن روز اعدام می شود، سزاوار است به او آب و غذا داده شود و با او مدارا شود؛ کافر باشد یا غیر کافر: «إِطْعَامُ الْأَسِيرِ حَقٌّ عَلَىٰ مَنْ أَسْرَهُ وَ إِنْ كَانَ يُرَادُ مِنَ الْعَدُوِّ قَتْلُهُ، فَإِنَّهُ يَنْبَغِي أَنْ يُطْعَمَ وَ يُسْقَى وَ يُزْفَقَ بِهِ كَافِرًا كَانَ أَوْ غَيْرَهُ». (حر عاملی، ۱۴۰۹: ۹۱/۱۵) در برخی جوامع روایی این گونه روایات در بابی با عنوان «بَابُ اسْتِحْبَابِ الرَّفْقِ بِالْأَسِيرِ وَ إِطْعَامِهِ وَ سَقْيِهِ وَ إِنْ كَانَ كَافِرًا يُرَادُ قَتْلُهُ مِنَ الْعَدُوِّ...» گردآوری شده اند. (حر عاملی، ۱۴۰۹: ۹۱/۱۵)

پنج. در رهنمودهای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به امیر مؤمنان علیه السلام آمده است که ای علی! همسایه و مهمان را گرامی بدار، هر چند کافر باشند و از پدر و مادر پیروی کن،

هرچند کافر باشند و سائلی را رد مکن، هرچند کافر باشد: «يَا عَلِيُّ! أَكْرَمَ الْجَارِ وَ لَوْ كَانَ كَافِرًا وَ أَكْرَمَ الضَّيْفِ وَ لَوْ كَانَ كَافِرًا وَ أَطْعَمَ الْوَالِدَيْنِ وَ لَوْ كَانَا كَافِرَيْنِ وَ لَا تَرُدُّ السَّائِلَ وَ إِنْ كَانَ كَافِرًا». (شعیری، ۱۴۰۶: ۸۴) البته در این رهنمود، افزون بر حرمت انسان، عناوینی دیگر مانند «همسایه»، «مهمان»، «والدین» و «سائل» نیز نقش دارند.

مبنای دوم. ملازمه حق و تکلیف

در زندگی اجتماعی، حق و تکلیف متلازم و به هم آمیخته‌اند؛ ملازمه حق و تکلیف دو مصداق دارد که نخستین مصداق آن با دلیل عقلی و مصداق دوم با دلیل عقلی و نقلی ثابت می‌شود:

۱. برپایه داوری روشن عقل، هر حقی که «برای» کسی جعل می‌شود، مستلزم تکلیفی «بر» دیگری است؛ برای مثال، هر حقی که «برای» پدر و مادر تشریح شده، مستلزم تکلیفی «بر» فرزند است، تا آن حق ادا شود. پس چنانچه پدر و مادر بر فرزند حق داشته باشند؛ ولی فرزند به ادای آن مکلف نباشد، جعل آن حق برای پدر و مادر سودمند نیست و اساساً قوام هر «حقی»، به «تکلیف» بر طرف مقابل است و «حق بی تکلیف» و «تکلیف بی حق» معنا ندارد. (ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۸۸: ۱۰۵)

ب. هر فرد در جامعه به موازات حقوقی که بر دیگران دارد و از این حقوق برخوردار است، تکلیفی نیز در برابر دیگران دارد که باید به آن‌ها عمل کند. (ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۸۸ الف: ۱۳۸۸: ۶۵۲/۷) پس حق و تکلیف متقابل‌اند و هر جا حق وجود دارد، تکلیفی نیز حضور خواهد داشت و هر جا حق جدیدی تجلی کرد، تکلیف تازه‌ای ظهور می‌یابد تا حق بی تکلیف تحقق پیدا نکند و مایه طغیان نشود. (جوادی آملی، ۱۳۸۸: ۱۰۵)

یکسویه نبودن حق، افزون بر اینکه ندای فطرت درونی هر انسان است و با داوری روشن عقل نیز تأیید می‌شود، برخی ادله نقلی نیز بر آن دلالت دارند:

۱. آیات قرآن کریم از یک سو حقوقی را برای گروه‌های گوناگون انسانی قرارداده و از سوی دیگر تکالیفی را برای هر یک تشریح کرده‌اند و این، خود دلیل بر تلازم حق و تکلیف است. پس لازم نیست در آیه‌ای خاص به آن تصریح شود؛ ولی برای نمونه می‌توان حقوق و تکالیف زنان مطلقه را یاد کرد که در سوره مبارک بقره (بقره/۲۲۸-۲۴۱) و سوره طلاق (طلاق/۱-۷) از یک سو حقوقی و از سوی دیگر برخی تکالیف آنان بیان شده‌اند؛ همچنین جمله «وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ» (بقره/۲۲۸) افزون بر تلازم حق و تکلیف، توازن و هم‌اندازگی آن‌ها را نیز بیان می‌کند که شرح آن در مبنای بعدی (موازنه حق و تکلیف) خواهد آمد. این جمله بیانگر یکی از محوری‌ترین آموزه‌های قرآن کریم درباره حقوق و تکالیف زنان و بدین معناست که «مانند همان وظایفی که به سود مردان بر عهده زنان است، به‌گونه شایسته، به سود زنان بر عهده مردان است».

۲. امیرمؤمنان علیه السلام درباره تلازم حق و تکلیف و همچنین درباره یکسویه بودن حق برای خدا و راز آن فرموده‌اند حق به نفع کسی جریان نمی‌یابد، مگر اینکه در برابر آن حقی بر عهده او قرار می‌گیرد [و مسئولیتی برای او پدید می‌آورد] و حق بر عهده کسی نمی‌آید، مگر اینکه به نفع او حقی بر دیگری خواهد بود؛ اگر قرار بود حق [یک طرفه باشد و] به سود کسی جریان یابد و بر او حقی نباشد، این امر مخصوص خداوند سبحان بود؛ نه مخلوقش: «لَا يَجْرِي لِأَحَدٍ إِلَّا جَرِي عَلَيْهِ وَ لَا يَجْرِي عَلَيْهِ إِلَّا جَرِي

لَهُ وَ لَوْ كَانَ لِأَحَدٍ أَنْ يَجْرِيَ لَهُ وَ لَا يَجْرِيَ عَلَيْهِ، لَكَانَ ذَلِكَ خَالِصًا لِلَّهِ سُبْحَانَهُ دُونَ خَلْقِهِ
...». (صبحی صالح، ۱۴۱۴: ۳۳۳)

۳. همچنین آن حضرت فرموده‌اند خدای سبحان، بخشی از حق خود را اموری قرار داده که بر همه مردم در برابر یکدیگر واجب شمرده [و مأمور به ادای آن شده‌اند] و این حقوق را در همه جهات همانند هم قرار داده؛ به گونه‌ای که بعضی از آن سبب بعض دیگر است و هیچ‌یک واجب نمی‌شود، مگر اینکه دیگری واجب می‌گردد: «ثُمَّ جَعَلَ سُبْحَانَهُ مِنْ حُقُوقِهِ حُقُوقًا افْتَرَضَهَا لِبَعْضِ النَّاسِ عَلَى بَعْضٍ فَجَعَلَهَا تَتَكَافَأُ فِي وُجُوهِهَا وَ يُوجِبُ بَعْضُهَا بَعْضًا وَ لَا يَسْتَوْجِبُ بَعْضُهَا إِلَّا بِبَعْضٍ».
(صبحی صالح، ۱۴۱۴: ۳۳۳)

اثرگذاری این مبنا بر آموزه‌های معاشرتی

آدمیان در معاشرت با یکدیگر حقوق و تکالیفی دارند و رابطه آنان دوسویه و متقابل است؛ مانند رابطه زن و شوهر، فرزندان و والدین، و فرزندان با یکدیگر در خانواده؛ همچنین مانند رابطه حکمرانان و مردم، همسایگان با یکدیگر، کارگر و کارفرما، استاد و شاگرد، همنشینان با یکدیگر، شریکان با یکدیگر، طلبکار و بدهکار، مشورت کننده با مستشار، بزرگسال با خردسال، مهمان و میزبان، همکیشان با یکدیگر، خویشاوانان با یکدیگر، همسفران با یکدیگر، شریکان با یکدیگر، مدعی با مدعا علیه، تهیدست با توانگر و احسان کننده با احسان شده در جامعه.

بر اساس آنچه در بیان مبنای ملازمه حق و تکلیف گذشت، حق به نفع کسی جریان نمی‌یابد، مگر اینکه در برابر آن حقی برعهده او قرار می‌گیرد و تکلیف و مسئولیتی برای او پدید می‌آورد و حق برعهده کسی نمی‌آید، مگر اینکه به نفع او

حقی بر دیگری خواهد بود و همین ملازمه، خاستگاه اصول و بایدها و نبایدهای معاشرت میان این گروه‌هاست که می‌توان آن‌ها را در قالب باید و نباید چنین ترسیم کرد: «هرکس از حقی برخوردار است، باید به تکلیف متناظر با آن عمل کند». پس، ملازمه حق و تکلیف در قالب یک مبنا (هرحقی ملازم با یک تکلیف است)، زیرساخت باید و نبایدهای بسیاری از آداب معاشرت است؛ برای مثال، چنانچه زن بخواهد از حقوق تعریف شده خود در نظام خانواده بهره‌مند گردد، «باید» به تکالیف تعریف شده خود در برابر شوهر عمل کند و بالعکس.

مبنای سوم. موازنه حق و تکلیف

پس از بیان اصل ملازمه حق و تکلیف، این پرسش پیش می‌آید که آیا مجموعه تکالیف هر فرد با مجموعه حقوق او یک اندازه‌اند یا نه؟ پاسخ این است که این موازنه (هموزنی و هم‌اندازگی) همچون موازنه در امور محسوس نیست تا با سنجش و تجربه حسی بتوان به آن پی برد. پس راه اثبات آن، رجوع به نصوص قرآن کریم و روایات اهل بیت علیهم‌السلام است:

۱. در میان آیات فراوانی که از یک سو به بیان حقوق آدمیان و از سوی دیگر به تکالیف آنان پرداخته، در سوره مبارک بقره به یکی از مصادیق این اصل در روابط خانوادگی تصریح شده است: «وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَىٰهِنَّ دَرَجَةٌ» و مانند همان وظایفی که به سود مردان بر عهده زنان است، به گونه شایسته، به سود زنان بر عهده مردان است». (بقره/ ۲۲۸)

علامه طباطبایی درباره این جمله می‌گوید: «یکی از احکام اجتماعی مبتنی بر فطرت این است که تمامی افراد و اجزای اجتماع در احکام برابر و مساوی باشند و در نتیجه،

احکامی که به زیان آنان است برابر باشد با احکامی که به سود ایشان است. البته این تساوی را باید با حفظ وزن [و جایگاه] اجتماعی، میزان اثرگذاری و کمال هرکس در شئون زندگی رعایت کرد؛ مثلاً باید برای حاکم [جامعه] حکومتش و برای محکوم [: زیرمجموعه حکومت] محکومیتش و برای دانا، دانایش و برای نادان، حال خاص او و برای فرد نیرومند در کار، نیرومندیش و برای ناتوان، ناتوانیش در نظر گرفته شود؛ آن‌گاه تساوی را میان آنان اعمال کرد و حق هر صاحب حقی را به او داد و اسلام بر همین اساس، حقوق و تکالیف زن را جعل و تشریح کرده و آنچه از احکام که به سود اوست [: حقوق] با آنچه که به زیان اوست [: تکالیف] برابر ساخته و در عین حال وزن و جایگاهی را هم که زن در زندگی اجتماعی (زندگی خانوادگی او با همسرش برای زناشویی و بقای نسل) دارد، در نظر گرفته است». (طباطبایی، ۱۳۹۳: ۲/۲۳۲)

۲. امیرمؤمنان علیه‌السلام در آغاز خطبه‌ای در صفین، یاران خود را به اتحاد و انضباط از طریق بیان حقی بر امت دعوت کرد و با کاربرد تعبیر «مثل» به موازنه حق و تکلیف چنین اشاره فرمود که اما بعد [از حمد و ثنای الهی بدانید] خداوند سبحانه برای من بر شما حقی قرار داده که آن سرپرستی امور شماست و در مقابل، برای شما نیز حقی بر من قرار داده؛ همانند حقی که من بر شما دارم: «فَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِي عَلَيْكُمْ حَقًّا بِوَلَايَةِ أَمْرِكُمْ وَ لَكُمْ عَلَيَّ مِنَ الْحَقِّ مِثْلُ الَّذِي لِي عَلَيْكُمْ». (صبحی صالح، ۱۴۱۴: ۳۳۲-۳۳۳)

۳. چنان‌که در مبحث پیشین (ملازمه حق و تکلیف) گذشت، امیرمؤمنان علیه‌السلام ضمن بیان تلازم حق و تکلیف، با تعبیر «تَتَكَافَأُ فِي وُجُوهِهَا» به توازن حق و تکلیف نیز اشاره فرموده‌اند. (صبحی صالح، ۱۴۱۴: ۳۳۳) ابن میثم در شرح این جمله

می نویسد: «بدین معناست که خدا هر یک [یا هر بخش و دسته] از این حقوق را در برابر «همانند آن» نهاده است». (ابن میثم، ۱۳۶۲: ۴/۴۱. نیز ر.ک: مجلسی، ۱۳۶۶: ۲/۴۵۶)

اثرگذاری این مبنا بر آموزه‌های معاشرتی

گروه‌های یادشده در بند پیشین (ملازمه حق و تکلیف) چنانچه بخواهند از حقوق تعریف شده خود در خانواده یا جامعه به طور تام و کامل برخوردار و بهره‌مند شوند، باید به تکالیف تعریف شده خود به طور تام و کامل عمل کنند؛ یعنی چون حق و تکلیف هم‌اندازه‌اند، شرط برخورداری از تمام حق، رعایت تکلیف متناظر با آن به گونه کامل است؛ برای مثال، برای مثال، چنانچه زن بخواهد از همه حقوق تعریف شده خود در نظام خانواده به طور کامل بهره‌مند گردد، «باید» به همه تکالیف تعریف شده خود در برابر شوهر به گونه کامل عمل کند و بالعکس.

مبنای چهارم. تقدم مصالح اجتماعی بر منافع فردی

اسلام دینی اجتماعی است که در هندسه تشریح خود به جامعه اهتمامی ویژه نشان داده و جامعه آرمانی الهی را ترسیم کرده است. علامه طباطبایی می‌گوید: «بدون شك اسلام ... در هیچ يك از شئون خود امر اجتماع را به اهمال واگذار نکرده است. ... اسلام همه احکام خود را در قالب جامعه ریخته و روح جامعه را تا آخرین حد ممکن در آن دمیده است». (طباطبایی، ۱۳۸۷: ۵۴)

یکی از مبانی معاشرت با دیگران، «تقدم مصالح اجتماعی بر منافع فردی» است که جلوه‌های آن را در بسیاری از آموزه‌های معاشرتی اسلام می‌توان یافت. تقدم یادشده، بدین معناست که هر جا منافع فردی و شخصی با مصالح اجتماعی تزاخم داشت، کمال فرد در چشم‌پوشی از منافع فردی و فداکردن آن به پای مصالح اجتماعی است.

البته باید توجه داشت که چون برپایه آموزه‌های اسلامی، برخی وظایف اجتماعی، واجب و برخی مستحبّ عادی و برخی مستحبّ مؤکدند، تقدیم مصالح اجتماعی بر منافع فردی نیز همین سه حکم را دارد و گاه واجب، گاه مستحبّ عادی و گاه مستحبّ مؤکد است.

دستیابی به کمالات برتر انسانی از رهگذر چشم‌پوشی از منافع فردی و ترجیح مصالح اجتماعی بر آن از این روست که گذر از برخی منافع شخصی به قدری دشوار است که قرآن کریم آن را به «عَقَبَه» یعنی گردنه صعب‌العبور تعبیر کرده است: «فَلَا أَفْتَحَمَ الْعُقَبَةَ» (بلد/۱۱) «او با این انفاق‌های ناچیز هرگز به مقام خجستگان نخواهد رسید، چراکه هنوز بر آن گردنه دشوارگذر گام نهاده است». بر اساس تفسیر مشهور، مراد از «عقبه» انجام دادن کارهای نیک اجتماعی است که به سبب دشوار بودن و نیاز به جهاد با نفس و مخالفت با خواهش‌های نفسانی، مایه گام نهادن بر گردنه دشوارگذر شمرده شده است و آیات بعدی سوره این معنا را تأیید و تبیین می‌کنند: «وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعُقَبَةُ * فَكُ رَقَبَةً * أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ * يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ * أَوْ مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ: و چه دانستی که آن گردنه دشوارگذر چیست؟ آن گردنه، آزاد کردن بنده‌ای است، یا خوراک دادن در روز قحطی، به یتیمی خویشاوند، یا به تهیدستی خاک‌نشین که سخت بینواست». (بلد/۱۲-۱۶)

نمونه‌هایی از تقدم مصالح اجتماعی بر منافع فردی
برخی نمونه‌های تقدم مصالح اجتماعی بر منافع فردی عبارت‌اند از:

۱. قرآن کریم به جهاد که دفاع از کیان نظام اسلامی است تشویق می‌کند (آل عمران/۱۵۷). مائده/۳۵. فرقان/۵۲. بقره/۱۵۴) و روشن است که جهاد و دفاع، مستلزم صرف مال و

به خطر افتادن جان، یا سلامت و امنیت دنیوی و مادی فرد است؛ ولی از آن رو که مصالح اجتماعی امت اسلامی آن را ایجاب می‌کنند لازم و واجب است.

۲. امر به معروف و نهی از منکر که از مهم‌ترین وظایف دینی فرد مسلمان است (آل عمران/۱۰۴) مستلزم صرف وقت و مایه گذاشتن آبرو و گاه مستلزم صرف مال، یا به خطر انداختن امنیت فردی است. در عین حال، فرد برای تحقق مصالح اجتماعی باید از منافع شخصی خود بگذرد و نیاز جامعه را که در گرو امر و نهی است، تأمین کند و نمی‌تواند بگوید صلاح و فساد دیگران و مصالح اجتماعی به من ربطی ندارد، بلکه او وظیفه دارد منافع و رفاه و راحتی شخصی خود را فدای مصالح اجتماعی کند.

۳. احسان به دیگران و صدقه و انفاق و اطعام دیگران که گاه به صورت مواسات (شریک کردن دیگران در مال خود و آنان را کنار خود نشانیدن) است و گاه به شکل ایثار (دیگران را بر خود ترجیح دادن و آنان را به جای خود نشانیدن) نیز بر منافع فردگرایانه مادی و دنیوی مقدم‌اند و براین اساس، منطق «اندوخته‌هایت را تنها برای خودت هزینه کن» را باید به آرمان متعالی «نیازمندان را در امکانات و اندوخته‌هایت شریک کن و در هنگام لزوم، از بهره‌گیری خویش چشم‌پوش و به آنان بده» بدل کرد. پایه اصلی احسان، صدقه و انفاق، تقدم مصالح اجتماعی و تأمین نیاز مستمندان و تهیدستان و اقشار آسیب‌پذیر جامعه بر منفعت و رفاه فردی است.

۴. در عفو و صفح و گذشت از خطاهای دیگران، گرایش شخص بر اساس غرایز حیوانی و به اقتضای خشم سرکش، در انتقام‌گیری است؛ ولی مصالح برتر، مانند همدلی و انسجام اجتماعی، فروخوردن خشم و عفو و صفح را ایجاب می‌کنند. خدای سبحان کسانی را که خشم خود را فرومی‌خورند و از لغزش مردم در می‌گذرند، از

نیکوکارانِ محبوب خدا و از تقوایبندگان به‌شمار آورده است: «... الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكُظُمِينَ الْغَيْظِ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» (آل عمران/۱۳۴)؛ نیز درباره رفتار با برخی دشمنان خانوادگی می‌فرماید اگر از خطایشان درگذرید و بدون هیچ سرزنشی از آنان چشم‌پوشی کنید و آنان را ببخشایید، خدا شما را می‌آمرزد و از رحمت خود برخوردار می‌سازد، چراکه خدا بسیار آمرزنده و مهربان است: «وَإِنْ تَعَفُّوا وَتَضْفَحُوا وَتَغْفِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ». (تغابن/۱۴)

۵. تبلیغ دین و گسترش فرهنگ اسلامی و هدایت و تربیت مردم، مستلزم چشم‌پوشی از بسیاری از امور رفاهی و منافع دنیوی فردی است و باید از رفاه فردی برای تحقق اهداف دینی و فرهنگی چشم‌پوشید، چنان‌که رسول خدا صلی الله علیه و آله از سرِ دلسوزی شدید برای هدایت مردم می‌کوشید و خود را به رنج و مشقت می‌انداخت (نک: دروزه، ۱۴۲۱: ۱۸۸/۳) تا هم مشرکان را به جرگه ایمان به خدای واحد در آورد و هم مؤمنان را که زیر فشار طاقت‌فرسای مشرکان بودند در جرگه ایمان نگه دارد: «طه * مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى * إِلَّا تَذَكُّرَةً لِمَنْ يَخْشَى». (طه/۱-۳) برخی دیگر از آیات قرآن نیز همین را نشان می‌دهند؛ مانند: «فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ عَلَى آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا: بئس ما آتوا به این قرآن ایمان نیاورند تو در پی رویگردانی آنان از شدت اندوه خود را هلاک کنی». (کهف/۶. نیز شعراء/۳)

۶. افزون بر موارد گذشته، مانند جهاد و دفاع و امر به معروف و نهی از منکر، حضور مردم در دیگر صحنه‌های اجتماعی، مانند نمازهای عید و جمعه و جماعت، عمران مساجد، وساطت در صلح و آشتی، سرپرستی سفیهان و حراست از اموال یتیمان، هریک در حد و اندازه خود مستلزم گذشت از منافع فردی است

که قرآن کریم، هم به یکایک آن‌ها دعوت و به آن‌ها تشویق و بر آن‌ها تأکید کرده است (ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۸۹ د: ۲۲۱-۲۵۹)، هم به صورتی کلی و با تعبیر «امر جامع» به آن‌ها فرخوانده است: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَى أَمْرٍ جَامِعٍ لَمْ يَذْهَبُوا حَتَّىٰ يَسْتَأْذِنُوهُ: مؤمنان راستین تنها کسانی‌اند که به خدا و پیامبرش ایمان آورده‌اند و هنگامی که با پیامبر در کاری مربوط به جامعه، گرد آمده‌اند که آن را بسنجند تا از او اجازه نگیرند از نزدش بیرون نمی‌روند». (نور/۶۲)

آیت‌الله جوادی می‌نویسد: «امر جامع یعنی شرکت و حضور در امور اجتماعی، جزئی از ایمان است، چون اهمیت این کار به مراتب بالاتر و بیشتر از کار فردی بوده و تشخیص آن با رهبر دینی است». (جوادی آملی، ۱۳۸۹ د: ۲۶۳-۲۶۵) طبرسی نیز در تفسیر آیه می‌گوید: «مؤمنان حقیقی کسانی هستند که یگانگی خدا و رسالت رسول اکرم صلی الله علیه و آله را تصدیق کنند و با آن حضرت در اموری که به تعاون و همکاری نیاز است، مانند جنگ و نماز جمعه و مانند آن همگام باشند». (طبرسی، ۱۳۷۲: ۷-۸/۲۴۸)

تقدم مصالح اجتماعی به گونه‌هایی از قرآن استفاده می‌شود؛ مانند اصل دعوت قرآن کریم به خدمات اجتماعی، زیرا از یک سو بسیار روشن است که پرداختن این خدمات مستلزم چشم‌پوشی از رفاه و نفع شخصی است و از سوی دیگر، قرآن به آن‌ها فرخوانده است و این، همان تقدم و ترجیح است.

همچنین از برخی آیات، به روشنی این تقدم و دعوت و تشویق به رعایت آن برمی‌آید. خدای سبحان در سوره حشر درباره مسلمانان انصار و مردم مدینه

می‌فرماید آنان کسانی را که [از مکه] هجرت کردند و به دیار آنان روی آوردند، دوست می‌دارند و از آنچه به مهاجران داده شد در خود احساس نیاز نمی‌کنند تا از بهره‌مندی آنان از غنیمت‌ها و بی‌بهرگی خود اندوهگین شوند، بلکه در استفاده از دارایی‌هایشان، مهاجران را بر خود مقدم می‌دارند، گرچه خود سخت نیازمند باشند، و کسانی که از بخل نفس خود در امان بمانند و از بخشش دارایی خود و از اینکه مالی در اختیار دیگران نهاده شود، دلتنگ نشوند، آنانند سعادت‌مندان: «يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ». (حشر/۹)

اثرگذاری این مبنا بر آموزه‌های معاشرتی

نمونه‌ها و شواهد یادشده در این مبحث، از یک سو مبناى تقدم ... را ترسیم می‌کنند و از سوی دیگر اثرگذاری این مبنا بر آموزه‌های معاشرتی را، زیرا دعوت و تشویق قرآن کریم به رعایت آداب معاشرت اجتماعی - که عمل و پایبندی به آن‌ها مستلزم چشم‌پوشی از منافع فردی است - از راه دلالت مطابقی آداب معاشرت را بیان کرده و از راه دلالت التزامی مبنا را ترسیم کرده است. توضیح اینکه، نمونه‌ها و شواهد قرآنی یادشده در این بحث، مانند امر به معروف و نهی از منکر، احسان به دیگران، انفاق و صدقه، ایثار، عفو، صفح، و وساطت در صلح و آشتی، یا در قالب فعل امر آمده‌اند؛ مانند «فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا» (بقره: ۱۰۹)، «انْفِقُوا... وَ أَحْسِنُوا» (بقره: ۱۹۵ و...) یا در قالب وصف و اخبار به داعی انشاء؛ مانند: «الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكُظُمِينَ الْغَيْظِ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ» (آل‌عمران/۱۳۴) که هر دو گونه از قبیل «باید و نباید»‌اند و در نتیجه می‌توان گفت ضمن آنکه دعوت به رعایت آداب معاشرت از راه دلالت

مطابقی در آیات آمده‌اند، ترسیم مبنا نیز از راه دلالت التزامی صورت گرفته است.

بخش دوم. مبانی آموزه‌های معاشرت با مؤمنان

مبنای یکم. حرمت ایمان

دومین مبنا معاشرت با مؤمنان، حرمت ایمان است. افزون بر «حرمت انسان» که پایه و مبنا معاشرت با همه گروه‌های انسانی است، ایمان حرمتی ویژه دارد و مؤمن بر اثر برخورداری از آن، از حرمت بهره‌مند است و خدای سبحان، برای پاسداشت ایمان او حقوقی برای مؤمن، و در مقابل، تکلیف‌هایی بر دیگران و به نفع انسان مؤمن تشریح کرده است. این تکلیف‌ها، اعم از لزومی و غیر لزومی (وجوبی و استحبابی) برخی در قالب احکام فقهی و حقوقی و برخی در قالب آداب و بایسته‌ها و بایسته‌های معاشرتی در دین تشریح شده‌اند.

نمونه‌ای از آیاتی که به دلالت التزامی ناظر به حرمت ایمان‌اند، عبارت‌اند از:

۱. آیه ناظر به حرمت جان مؤمن: «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَاً وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَاً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ ... * وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا: و هیچ مؤمنی را نرسد که مؤمنی را بکشد؛ مگر به اشتباه، و هر که مؤمنی را به اشتباه بکشد باید برده‌ای با ایمان را آزاد کند و خونبهایی نیز به کسان مقتول پردازد ... و هر کس مؤمنی را به عمد بکشد، سزای او دوزخ است که در آن جاودان خواهد بود، و خدا بر او خشم می‌گیرد و از رحمت خود دورش می‌کند و برای او عذابی بزرگ آماده می‌کند». (نساء/۹۲-۹۳)

۲. آیات ناظر به حرمت آبروی مؤمن: مؤمنان از تمسخر، عیبجویی و یادکردن القاب زشت برای یکدیگر نهی شده‌اند: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرُوا قَوْمًا مِنْ قَوْمٍ

عَسَىٰ أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِنْ نِسَاءِ عَسَىٰ أَنْ يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِاللُّقَابِ بئْسَ الإِسْمُ الفُسُوقُ بَعْدَ الإِيمَانِ وَمَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! نباید مردانی مردانِ دیگر را ریشخند کنند. شاید آنان نزد خدا از اینان بهتر باشند، و نباید زنانی زنانِ دیگر را ریشخند کنند. شاید آنان نزد خدا از اینان بهتر باشند، و عیب‌های یکدیگر را فاش نسازید و یکدیگر را با لقب‌ها و عنوان‌های بد یاد نکنید. یاد کردن مردم به بدی پس از ایمان آوردن آنان نارواست، و کسانی که از این گناهان توبه نکنند، آنان اند ستمکاران». (حجرات/۱۱)

همچنین از غیبت که عاملی برای ریختن آبروی مؤمنان است و تجسس از اسرار آنان که می‌تواند مقدمه‌ای برای غیبت و کشف اسرار آنها باشد و از سوءظن که آن نیز می‌تواند مقدمه‌ای برای تجسس و غیبت باشد، نهی شده است: «يَأْيُهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُم بَعْضًا: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از گمان‌های بد دربارهٔ دیگران - که بسیار هم هست - بپرهیزید و (واکنشی نشان ندهید)، زیرا پاره‌ای از گمان‌ها گناه‌اند، و در صدد یافتن عیب‌های مردم برنیایید، و یکدیگر را غیبت نکنید». (حجرات/۱۲) در همین زمینه روایت شده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از نگاه به کعبه و مقایسه حرکت کعبه با حرمت مؤمن، حرمت مؤمن را بیشتر و بزرگ‌تر از حرمت کعبه دانسته و دلیل آن را چنین یاد کردند که خدا برای کعبه يك چیز را محترم شمرده؛ ولی برای مؤمن سه چیز را؛ مال، خون و [آبروی او؛ بدین گونه که] بدگمانی به وی را حرام شمرده است: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نَظَرَ إِلَى الْكَعْبَةِ فَقَالَ: «مَرَحَبًا بِالْبَيْتِ مَا أَعْظَمَكَ وَ أَعْظَمَ حُرْمَتَكَ عَلَى اللَّهِ! وَاللَّهِ لِلْمُؤْمِنِ أَعْظَمُ حُرْمَةً مِنْكَ، لِأَنَّ اللَّهَ حَرَّمَ مِنْكَ

وَاحِدَةً وَ مِنَ الْمُؤْمِنِ ثَلَاثَةٌ: مَالُهُ وَ دَمُهُ وَ أَنْ يُظَنَّ بِهِ ظَنُّ السَّوَاءِ». (طبرسی، ۱۳۴۴: ۷۸)

در روایات پیشوایان دینی نیز درباره حرمت آفرینی ایمان و حرمت مؤمن معارف ارزشمندی آمده‌اند که بسیاری از آنها در قالب مقایسه‌اند و در آنها حرمت مؤمن برتر به شمار آمده است؛ مانند مقایسه حرمت مؤمن با حرمت فرشتگان (طبرسی، ۱۳۴۴: ۷۸)، با حرمت کعبه (طبرسی، ۱۳۴۴: ۷۸، دیلمی، ۱۴۱۲: ۱۹۴/۱، ابن بابویه، ۱۳۶۲: ۲۷/۱)، با حرمت دیگر آدمیان (کلینی، ۱۴۰۷: ۲۴۵/۲)، با عظمت جهان تکوین (دیلمی، ۱۴۱۲: ۱۹۴/۱، مجلسی، بی تا: ۷۱/۶۴) و با همه آفریدگان. (ابن بابویه، ۱۳۹۸: ۴۰۵)

اثرگذاری این مبنا بر آموزه‌های معاشرتی

اثرگذاری این مبنا بر آموزه‌های معاشرتی را از دو راه می‌توان نشان داد: ۱. در آیات دربردارنده توصیه به رعایت حقوق مؤمنان و آیات بیان‌کننده آداب معاشرت تعبیرهایی آمده‌اند که نشان می‌دهند این «حق» یا «ادب» را درباره «مؤمن» باید رعایت کرد و در نتیجه، با حرمت ایمان مرتبط‌اند؛ مانند اینکه در آیه «بِئْسَ الْأَسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ: یادکردن مردم به بدی، پس از ایمان آوردن آنان نارواست» (حجرات/۱۱)، از تعبیر «بَعْدَ الْإِيمَانِ» چنین برمی‌آید که قدم نهادن آدمی به وادی ایمان، مایه برخورداری او از حرمت و کرامتی ویژه خداست و این نهی‌ها نیز برای حفظ حرمت مؤمنان‌اند؛ همچنین تعبیرهای «مُؤْمِنًا» در آیات ۹۲ و ۹۳ سوره نساء و تعبیر «بَعْضًا» در آیه ۱۲ سوره حجرات که مراد از آن «برخی از مردم مؤمن» است.

۲. از راه معارف روایی اهل بیت علیهم‌السلام که در آنها به رعایت آداب معاشرت نسبت به «مؤمن» سفارش شده است؛ نه نسبت به مطلق انسان، و صدها روایت از این دست در جوامع روایی آمده‌اند (برای نمونه ر.ک: کلینی کلینی، ۱۴۰۷: ۲/کتاب الایمان و الکفر) و

برای نمونه به چند مورد اشاره می‌شود:

یک. پیامبر اکرم فرمودند هر کس مؤمنی را احترام کند، در حقیقت خدای بزرگ را گرامی می‌دارد. (ابن بابویه، ۱۴۱۳: ۱۵/۴)؛ همچنین آن حضرت فرمودند کسی که مؤمنی را شاد کند، مرا شاد کرده است و کسی که مرا شاد کند، خدا را مسرور کرده است. (کلینی، ۱۴۰۷: ۱۱۸/۲)

دو. در برخی روایات، نسبت مؤمن با پیامبر و خدا سنجیده شده و آزردن مؤمن همتای آزردن پیامبر اکرم و آزردن خدا به شمار آمده است. (طبرسی، ۱۳۴۴: ۷۸) سه. امام سجاد علیه السلام فرمودند: کسی که مؤمن گرسنه‌ای را غذا دهد، خدا او را از میوه‌های بهشتی بهره‌مند کند. (کلینی، ۱۴۰۷: ۲۰۱/۲)؛ همچنین آن حضرت در رساله حقوق آداب معاشرت با مؤمنان را با عنوان «حق عموم هم‌کیشان» آورده است: «وَأَمَّا حَقُّ أَهْلِ مِلَّتِكَ عَامَّةً...». (حرانی، ۱۴۰۴: ۲۷۱)

مبنای دوم. برادری دینی

قرآن کریم، منشور جهانی برادری دینی را چنین تشریح می‌کند: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ: همه مؤمنان - چه آنان که با یکدیگر در ستیزند و چه غیر آنان - جز این نیستند که با یکدیگر برادرند». (حجرات/۱۰) این آیه کریمه، برادری دینی را برپایه «ایمان دینی» استوار می‌کند (فضل الله، ۱۴۱۹: ۱۴۶/۲۱)، زیرا حکم اخوت (برادری) را بر وصف ایمان (المؤمنون) تعلیق می‌کند؛ نه بر اوصافی مانند «الناس» یا «البشر»، و از آنجا که تعلیق حکم بر وصف، مُشعر به علیت آن وصف در ترتیب آن حکم است، برادری یاد شده، بر مدار و محور ایمان است.

اثرگذاری این مبنا بر آموزه‌های معاشرتی

برادری دینی، حقوق و وظایف فراوانی را ایجاب می‌کند و از روشن‌ترین موارد اثرگذاری مبنا بر آموزه‌های معاشرتی، همی مورد است، زیرا چنانچه نسبت برادری در کار نباشد، حقوق برادری چه معنایی دارد؟ به گفته علامه طباطبایی، این آیه نسبت برادری میان مؤمنان را تشریح می‌کند و این جعل تشریحی، آثاری شرعی و حقوقی در پی دارد. وی در تفسیر آیه می‌نویسد: «جمله «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» که نسبت میان مؤمنان را در «برادری» خلاصه می‌کند، مقدمه‌ای است که زمینه را برای فرمان صلح و آشتی که در جمله «فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخْوَيْكُمْ» آمده است آماده می‌کند.» (طباطبایی، ۱۳۹۳: ۳۱۵/۱۸)

برخی از حقوق برادری در قرآن کریم و بیشتر آن‌ها (بیش از سی مورد) در احادیث معصومان علیهم السلام آمده‌اند. (فیض کاشانی، ۱۴۰۶: ۵/۵۵۷. صبحی صالح، ۱۴۱۴: ۴۲۷. کلینی، ۱۴۰۷: ۲/۱۳۳ و ۱۶۶. مجلسی، بی‌تا: ۴/۲۶۸. کراچکی، ۱۴۱۰: ۱/۳۰۶) بیشتر موارد «حقوق برادری» بایدها و نبایدهایی معاشرتی هستند که از مبنای برادری دینی برخاسته و بر آن استوارند. قرآن کریم تصریحی به «حق برادری» ندارد؛ لیکن از برخی تعبیرهای آن که به برادری دینی اشاره دارد، حق برادری استفاده می‌شود که به دو نمونه اشاره می‌شود:

۱. از مهم‌ترین مسئولیت‌های مؤمنان در زندگی اجتماعی که در قرآن کریم آمده، رفع اختلاف و ایجاد صلح و آشتی مؤمنان درگیر است. (فضل الله، ۱۴۱۹: ۲۱/۱۴۶) هرگاه اختلاف و کدورتی میان دو فرد یا دو گروه از مؤمنان پیش آمد، دیگران به عنوان برادران دینی اینان باید در جهت ادای حق برادری، بی‌درنگ آنان را آشتی

دهند: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ».

(حجرات/۱۰)

۲. خدای سبحان که حکم عاطفی عفو از قصاص را تنظیم کرده است، عامل آن را برادری ایمانی می‌داند و می‌فرماید: «فَمَنْ عَفَىٰ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبِعْ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ: هر کس مرتکب قتل شود، و از ولی مقتول، به حکم اینکه برادر دینی اوست، چیزی از حق قصاص به وی بخشیده شود، بر ولی مقتول است که به گونه شایسته در صدد گرفتن دیه برآید، و بر قاتل است که به خوبی و با پرهیز از تأخیری آزاردهنده دیه را بپردازد». (بقره/۱۷۸. جوادی آملی، ۱۳۸۹ ب: ۵۴۹/۲۲)

آیت الله جوادی می‌نویسد: «اثر روح برادری آن است که انسان در این گونه از موارد خطر، اعمال اخوت کرده و برادر دینی خود را عفو کند» (جوادی آملی، ۱۳۸۸ ب: ۱۶۹/۹-۱۷۰)؛ نیز می‌نویسد: «عامل عفو از قصاص نیز همین برادری است». (جوادی آملی، تسنیم، ۱۳۸۹ ب: ۵۵۰/۲۲)

مبنای سوم. ولایت ایمانی

افزون بر ولایتی که خدای سبحان و رسول اکرم ﷺ و برخی مؤمنان خاص (امامان اهل بیت علیهم‌السلام) بر همه مؤمنان دارند (: رهبری، سرپرستی، تصرف در امور و اداره کردن) و در آیه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا...» (مائده/۵۵) آمده، مؤمنان نیز ولایتی متقابل بر یکدیگر دارند که به حکم آیه «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ: مردان و زنان باایمان برهم ولایت دارند، از این رو یکدیگر را به کار شایسته فرمان می‌دهند و از کار ناپسند بازمی‌دارند» (توبه/۷۱) برای همه مؤمنان جعل شده است.

مفسران شیعی درباره مراد از این ولایت سه دسته‌اند:

۱. برخی مفسران، مانند شیخ طوسی (طوسی، بی‌تا: ۲۵۷/۵) و ابوالفتوح رازی (رازی، ۱۴۰۸: ۲۹۳/۹) آن را «ولایت محبت و نصرت» دانسته‌اند؛ بدین معنا که هر یک از مؤمنان باید دیگر مؤمنان را دوست بدارد و آنان را یاری کند. برخی مفسران نیز یادآور شده‌اند که ادامه آیه (يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ...)، چگونگی یاری رساندن را امر یکدیگر به معروف و نهی یکدیگر از منکر شناسانده است. (کاشانی، بی‌تا: ۲۹۵/۴)
۲. برخی دیگر، آن را به معنای تدبیر، نظارت و سرپرستی دانسته‌اند، چنان‌که علامه طباطبایی می‌گوید: «مؤمنان ... به سبب ولایت داشتن در امور یکدیگر، آن هم ولایتی گسترده و فراگیر که در همه افراد و ابعاد جامعه جاری است، به خود اجازه می‌دهند یکدیگر را امر به معروف و نهی از منکر کنند». (طباطبایی، ۱۳۹۳: ۴۵۵/۹) قرشی نیز می‌نویسد: «منظور از اولیاء، سرپرستان و ناظر در کارهاست». (قرشی، ۱۳۷۵: ۲۷/۴)
۳. برخی دیگر، ضمن آنکه ولایت محبت و نصرت را نفی نکرده‌اند، این ولایت را به معنای تدبیر، نظارت و سرپرستی نیز دانسته‌اند، چنان‌که حضرت امام خمینی آیه مورد بحث را که در روایتی از امام حسین علیه‌السلام نیز آمده است، چنین ترجمه می‌کند: «مردان مؤمن دوست‌دار و رهبر و عهده‌دار یکدیگرند؛ همدیگر را امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند...» و سپس در توضیح و ترجمه حدیث می‌نویسد: «می‌بینیم که در این آیه در شمردن صفات مؤمنان (صفات) که مظهر دوست‌داری و عهده‌داری و رهبری متقابل مؤمنان است) خدا از امر به معروف و نهی از منکر شروع می‌کند». (امام خمینی، بی‌تا: ۱۰۹) از ترجمه و توضیح امام خمینی نیز ولایت به معنای سوم استفاده می‌شود.

آیت‌الله جوادی نیز گرچه این ولایت را «ولایت محبت و نصرت» دانسته (جوادی آملی، ۱۳۹۳: ۴۹۲/۳۴، ۴۹۶)، همین دیدگاه را دارد و امر به معروف را «فرمانروایی» می‌داند: «از آنجا که امر به معروف و نهی از منکر نوعی ولایت و فرمانروایی است و این ولایت، حق متقابلی است که اسلام جعل کرده، هر مؤمنی نسبت به مؤمن دیگر این ولایت مشروع مجعول را دارد». (جوادی آملی، ۱۳۹۳: ۵۰۹/۳۴) ایشان همچنین می‌نویسد: «امر به معروف و نهی از منکر، نوعی ولایت و فرمانروایی متقابل مؤمنان نسبت به هم است و امر و نهی و انشاء، وجوب اطاعت دارد». (جوادی آملی، ۱۳۹۳: ۵۱۰/۳۴)

در ترجیح دیدگاه کسانی که افزون بر محبت و نصرت، معنای تدبیر، نظارت و سرپرستی را نیز در آیه پذیرفته‌اند، می‌توان گفت اولاً امر به معروف و نهی از منکر نوعی اعمال ولایت و فرمانروایی است، چنان‌که آیت‌الله جوادی به آن تصریح می‌کند (جوادی آملی، ۱۳۹۳: ۵۰۹/۳۴)؛ با این توضیح که حقیقت امر به معروف و نهی از منکر که وظیفه‌ای اجتماعی است و در روابط و مناسبات اجتماعی انسان‌ها با یکدیگر معنا می‌یابد، تعلیم و ارشاد و موعظه و مانند این‌ها نیست، بلکه در قالب «امر» و «نهی» است (ر.ک: امام خمینی، ۱۴۳۴: ۴۶۵/۱) که دخالت در امور دیگران (امر و نهی شونده) به شمار می‌آید و عمل به این فریضه نیازمند ولایت و سلطه است و خدای سبحان که بر همه موجودات ولایت و سرپرستی دارد، این ولایت و حق قانونی را برای مؤمنان نسبت به یکدیگر قرار داده و بر همین اساس، می‌توان گفت چنانچه امر و نهی شونده به مقتضای امر و نهی عمل نکند، دو گناه کرده است، زیرا هم به تکلیف دینی خود عمل نکرده و هم فرمان ولایی آمر یا ناهی را نپذیرفته است. (ر.ک: پژوهشکده فرهنگ و معارف قرآن، ۱۳۸۳: ۳۵۴/۴)

ثانیاً آمدن امر و نهی به دنبال طرح ولایت متقابل مؤمنان، و بدون عطف با او و مانند آن: «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ» نشان می‌دهد که جمله اخیر آن (يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ...) شرح و تفسیر جمله نخست آن است. (جوادی آملی، ۱۳۹۳: ۵۰۰/۳۴) نتیجه اینکه، آمدن امر به معروف و نهی از منکر - که نوعی اعمال ولایت است - پس از طرح ولایت متقابل مؤمنان نسبت به یکدیگر، آن‌هم بدون فاصله‌شدن حرف عطف، نشان می‌دهد که در این ولایت متقابل، تدبیر، نظارت و سرپرستی نیز مطرح است.

اثرگذاری این مبنا بر آموزه‌های معاشرتی

تأثیر این مبنا بر آموزه‌های معاشرتی را در آیه مورد بحث به روشنی می‌توان یافت، زیرا بلافاصله پس از بیان مبنا (ولایت متقابل)، بنای استوار بر آن، یعنی لزوم امر به معروف و نهی از منکر آمده است، زیرا چنان‌که گذشت، جمله «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ» در حکم متن و جمله پسین که بدون حرف عطف آمده: «يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ» و بیانگر خصلت نیک مؤمنان است، شرح و تفصیل آن متن شمرده می‌شود. (جوادی آملی، ۱۳۹۳: ۵۰۰/۳۴)

متفرع بودن امر به معروف و نهی از منکر بر ولایت ایمانی در سخنان برخی مفسران چنین آمده است: «منظور از اولیاء، سرپرستان و ناظر در کارهاست. مسئله امر به معروف از فروع آن است؛ یعنی ولایت امر و مسئول در کار یکدیگر بودن اقتضا می‌کند که همدیگر را امر به معروف کنند... آیه صریح است در اینکه مؤمنان، اعم از مرد و زن در پاکسازی جامعه اسلامی و ایجاد محیطی توحیدی بر یکدیگر ولایت دارند». (قرشی، ۱۳۷۵: ۲۷/۴)

حاصل بحث اینکه، ولایت متقابل مؤمنان، یادشده در آیه ۷۱ سوره توبه از مبانی آداب معاشرت مؤمنان با یکدیگر، و پرسش مهم درباره آن این است که کدام یک از آداب معاشرت براین مبنا تکیه دارند؟ پاسخ این است که چون در این مبنا سه اصل محوری «محبت»، «نصرت» و «سرپرستی» مطرح‌اند، و به گفته مفسران، این ولایت، ولایت محبت و نصرت و سرپرستی است و بر اساس آن، هریک از مؤمنان باید دیگر مؤمنان را دوست بدارد و آنان را یاری کند و همچنین امور او را در محدوده‌ای خاص تدبیر، نظارت و سرپرستی کند، پس همه آموزه‌های معاشرتی که این عناوین سه‌گانه بر آن منطبق‌اند؛ یعنی مصداق محبت، نصرت یا سرپرستی‌اند، بر این مبنا استوارند و به امر به معروف و نهی از منکر که در آیه ۷۱ سوره توبه یاد شده اختصاص ندارد. گفتنی است که مبنا «ولایت ایمانی» و اصول و آموزه‌های معاشرتی مبتنی بر آن، نیازمند پژوهشی بیشترند که در مجال این مقاله نمی‌گنجد.

نتیجه‌گیری

قرآن کریم از یک سو خطوط کلی بسیاری از آموزه‌های معاشرتی را در قالب «بایدها و نبایدها» و از سوی دیگر برخی مبانی این آموزه‌ها را در قالب «هست‌ها و نیست‌ها» بیان کرده است. در این مقاله، دیدگاه قرآن کریم درباره مبانی آداب معاشرت بررسی شد و این نتیجه به دست آمد که برخی مبانی قرآنی آداب معاشرت، مبنای آموزه‌های همگانی معاشرت‌اند و برخی دیگر مبنای آموزه‌های معاشرت با خصوص مؤمنان. دسته نخست عبارت‌اند از: ۱. حرمت انسان؛ ۲. ملازمه حق و تکلیف در روابط اجتماعی؛ ۳. موازنه حق و تکلیف؛ ۴. تقدم مصالح اجتماعی بر منافع فردی، و دسته دوم بدین شرح‌اند: ۱. حرمت ایمان؛ ۲. برادری دینی؛ ۳. ولایت ایمانی مؤمنان بر یکدیگر. همچنین، به اجمال، اثرگذاری مبانی یادشده بر اصول و آموزه‌های معاشرتی تبیین شد.

منابع

۱. قرآن کریم (در این مقاله برای ترجمه آیات از ترجمه بر اساس المیزان، اثر سیدمحمدرضا صفوی استفاده شده است).
۲. ابن بابویه، محمد بن علی، (۱۳۶۲)، الخصال، تحقیق: علی اکبر غفاری، جامعه مدرسین، قم، چاپ اول.
۳. ابن بابویه (شیخ صدوق)، محمد بن علی (۱۴۱۳)، من لایحضره الفقیه، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ دوم.
۴. ابن فارس، احمد، (بی تا)، معجم مقاییس اللغة، تحقیق: عبدالسلام محمدهارون، مکتب الإعلام الإسلامی، قم، چاپ اول.
۵. ابن منظور، محمدبن مکرم، (۱۴۱۴)، لسان العرب، دارصادر، بیروت، چاپ سوم.
۶. انوری، حسن و دیگران (۱۳۸۱)، فرهنگ بزرگ سخن، سخن، تهران.
۷. بحرانی، ابن میثم (۱۴۱۲)، شرح نهج البلاغه، به کوشش: یوسف علی، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
۸. پاینده، ابوالقاسم (۱۳۸۲)؛ ترجمه نهج الفصاحه مجموعه کلمات قصار حضرت رسول ﷺ؛ ج ۴، تهران: دنیای دانش.
۹. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۳ج)، ادب فنای مقربان شرح زیارت جامعه کبیره، مرکز نشر اسراء، قم، چاپ اول.
۱۰. _____ (۱۳۸۸ج)، اسلام و روابط بین الملل، مرکز نشر اسراء، قم، چاپ اول.
۱۱. _____ (۱۳۸۹ب)، تسنیم ج ۲۲، مرکز نشر اسراء، قم، چاپ اول.
۱۲. _____ (۱۳۹۳)، تسنیم ج ۳۴، مرکز نشر اسراء، قم، چاپ اول.
۱۳. _____ (۱۳۸۸الف)، تسنیم ج ۷، مرکز نشر اسراء، قم، چاپ چهارم.
۱۴. _____ (۱۳۸۸ب)، تسنیم ج ۹، مرکز نشر اسراء، قم، چاپ سوم.
۱۵. _____ (۱۳۸۹د)، جامعه در قرآن، مرکز نشر اسراء، قم، چاپ سوم.
۱۶. _____ (۱۳۸۸د)، حق و تکلیف، مرکز نشر اسراء، قم، چاپ سوم.
۱۷. _____ (بی تا)، سروش هدایت؛ مرکز نشر اسراء، قم، چاپ پنجم.
۱۸. _____ (۱۳۸۴)، فطرت در قرآن؛ مرکز نشر اسراء، قم، چاپ سوم.

۱۹. _____ (۱۳۸۹ الف)، تفسیر انسان به انسان؛ مرکز نشر اسراء، قم، چاپ پنجم.
۲۰. جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۳۷۶)، الصحاح تاج اللغة و صحاح العربیه، تصحیح: العطار احمد عبد الغفور، دار العلم للملایین، بیروت، چاپ اول.
۲۱. خمینی، سیدروح الله (بی تا)، تحریر الوسیله، مؤسسه مطبوعاتی دار العلم، قم، چاپ اول.
۲۲. خمینی، سیدروح الله موسوی (۱۴۳۴)، تحریر الوسیله (موسوعة الإمام الخمینی، ج ۲۲-۲۳)، تحقیق: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س) دفتر قم، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار الإمام الخمینی.
۲۳. _____ (بی تا)، ولایت فقیه (حکومت اسلامی - ویرایش جدید)، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)، تهران، چاپ اول.
۲۴. حرانی، حسن بن شعبه (۱۴۰۴)؛ تحف العقول عن آل الرسول؛ قم، انتشارات جامعه مدرسین.
۲۵. حرّ عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹)، وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعه؛ قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، چاپ اول.
۲۶. دروزه محمد عزت (۱۳۸۳)، التفسیر الحدیث، دار إحياء الكتب العربیة، قاهره، چاپ دوم.
۲۷. دهخدا، علی اکبر و دیگران (۱۳۷۳)، لغت نامه؛ مؤسسه لغت نامه و دانشگاه تهران، تهران.
۲۸. دیلمی، حسن بن محمد (۱۴۱۲)، ارشاد القلوب إلى الصواب، الشریف الرضی، قم، چاپ اول.
۲۹. رازی، ابوالفتح، حسین بن علی (۱۴۰۸)، روض الجنان و روح الجنان، مشهد: بنیاد پژوه های آستان قدس رضوی.
۳۰. زمخشری، محمودبن عمر (۱۳۸۶)، مقدمة الأدب، مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران، تهران، چاپ اول.
۳۱. _____ (۱۴۰۷)، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل، دار الكتاب العربی، بیروت، چاپ سوم.
۳۲. سبزواری، حاج ملاهادی (۱۴۱۷)، شرح منظومه، به کوشش حسن زاده آملی، نشر ناب، تهران.

۳۳. سید رضی، محمد بن حسین (۱۴۱۴)، نهج البلاغه، تحقیق: صبحی صالح، انتشارات هجرت، قم.
۳۴. سید قطب (۱۴۰۰)، فی ظلال القرآن، دار الشروق، قاهره، چاپ سی و پنجم.
۳۵. شعیری، محمد بن محمد، (۱۴۰۶)، جامع الاخبار، اعلمی، بیروت.
۳۶. الصدوق (۱۳۹۸)، التوحید، تصحیح: هاشم حسینی، جامعه مدرسین، قم، چاپ اول.
۳۷. صفوی، سید محمد رضا (۱۳۸۶)، ترجمه قرآن بر اساس المیزان؛ دفتر نشر معارف، قم، چاپ پنجم.
۳۸. طباطبایی، سید محمد حسین (۱۳۸۷)، روابط اجتماعی در اسلام، بوستان کتاب، قم، چاپ اول.
۳۹. _____ (۱۳۹۳)، المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت: اعلمی.
۴۰. طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲)، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تحقیق: محمد جواد بلاغی، انتشارات ناصر خسرو، تهران، چاپ سوم.
۴۱. طبرسی، علی بن حسن (۱۳۸۵)، مشکاه الانوار فی غرر الاخبار، المكتبة الحیدریة، نجف، چاپ دوم.
۴۲. طوسی، محمد بن حسن (بی تا)، التبیان فی تفسیر القرآن، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ اول.
۴۳. غزالی، ابو حامد محمد بن محمد، إحياء علوم الدین، دار الکتب العربی، [بی تا].
۴۴. فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۰۹)، ترتیب کتاب العین، نشر هجرت، قم، چاپ دوم.
۴۵. فضل الله، سید محمد حسین (۱۴۱۹)، من وحی القرآن، دار الملائک، بیروت، چاپ اول.
۴۶. فیض کاشانی، محمد محسن بن شاه مرتضی (۱۴۰۶)، الوافی، کتابخانه امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام، اصفهان، چاپ اول.
۴۷. قرشی بنابی، علی اکبر (۱۳۷۵)، تفسیر احسن الحدیث، بنیاد بعثت، تهران، چاپ دوم.
۴۸. کاشانی، ملافتح الله (بی تا)، منهج الصادقین فی إلزام المخالفین، کتاب فروشی اسلامیة، تهران، چاپ اول.
۴۹. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷)، الکافی، تحقیق: علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، دارالکتب الإسلامیة، تهران، چاپ چهارم.

۵۰. الکرارجکی، محمد بن علی (۱۴۱۰ق.)، کنز الفوائد، مکتبة المصطفوی، قم.
۵۱. کوفی اهوازی؛ حسین بن سعید (۱۴۰۲)، الزهد؛ تحقیق: غلامرضا عرفانیان یزدی، قم، المطبعة العلمیه، چاپ دوم.
۵۲. مجلسی، محمد باقر (۱۳۶۶)، شرح نهج البلاغة المقتطف من بحار الانوار، تصحیح: علی انصاریان و مرتضی حاج علی فرد، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، چاپ اول.
۵۳. _____ (۱۴۰۳)، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، مؤسسة الوفاء، بیروت، چاپ دوم.
۵۴. مجلسی، محمد تقی (۱۳۹۶)، روضة المتقین، به کوشش موسوی و اشتهاودی، قم، بنیاد فرهنگ اسلامی.
۵۵. مرکز فرهنگ و معارف قرآن (۱۳۸۳)، دائرة المعارف قرآن کریم، مؤسسه بوستان کتاب قم، قم، چاپ دوم.
۵۶. مصطفوی، حسن (۱۴۳۰)، التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، دارالکتب العلمیه - مرکز نشر آثار علامه مصطفوی، بیروت، چاپ سوم.

